

بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری

محمد حسن اخلاقی - دانشجوی دکتری قرآن و علوم اجتماعی جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

جهان اسلام علیرغم شکوه، عظمت و پیشرفتی که به دلیل عمل نمودن به ایدئولوژی مبتنی بر جهان بینی اصیل اسلامی نصیب شده بود، در صدهای اخیر دچار افول، سستی و رخوت گشت، که بدون تردید عامل عمده این رکود و عقبگرد، دوری از آموزه‌های حیاتبخش اسلام و رواج از خود بیگانگی در میان امت اسلامی بوده است، اما با این همه فرهیختگان و اندیشمندان توانا و صاحب نامی بوده‌اند که نقاط ضعف و قوت جهان اسلام را میشناخته و راه‌های برون رفت از مشکلات موجود را نشان میدادند، قرن نوزدهم و بیستم میلادی از این حیث از جایگاه خاصی برخوردار است.

اندیشمندانی زبردست و قوی همچون سید جمال الدین، محمد عبده، امام خمینی (ره) و... در میان جوامع اسلامی ظهور کردند و خون تازه‌ای در رگ‌های خشکیده‌ی امت مسلمان تزریق نمودند. محمد اقبال لاهوری بی‌شک شخصیتی است که توانست طرحی نو در اندازد و احساس جدیدی در میان ملل ستمدیده‌ی مسلمان، پدید آورد. مقاله‌ی حاضر در صدد بیان دیدگاهها و نظریات این متفکر آگاه به زمان، برآمده است تا نظریات وی را در فرایند بیداری اسلامی از لابلای اشعار وی بدست آورد.

کلیدواژه: بیداری اسلامی، خیزش، اقبال، اشعار، همبستگی و تفکر اسلامی.

مقدمه:

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری یکی از اندیشمندان و متفکرین نامدار اسلامی متعلق به قرن بیستم میلادی می‌باشد. افکار و اندیشه‌های وی در خصوص مسلمانان و کشورهای اسلامی که می‌توان گفت به طور غیرمستقیم متأثر از سید جمال‌الدین بوده است، تأثیر به‌سزایی بر اندیشه‌ها و تفکرات مسلمانان و جوامع اسلامی داشت. اقبال در مدت اقامت سه ساله‌ی خود در اروپا و تحصیل در آنجا، پیشرفت و توسعه‌ی جوامع غربی را نظاره‌گر بود و به جای آنکه مانند بسیاری از مسلمانان که به اروپا سفر می‌کنند، مجذوب و مقهور فرهنگ و تمدن غرب شود، به شدت به دنبال راه‌حل جهت برون رفت جوامع مسلمان از وضعی که در آن زمان گرفتار آن بودند، برآمد. اقبال در این خصوص می‌گوید:

گرچه دارد شیوه‌های رنگ‌رنگ / من بجز عبرت نگیرم از فرنگ
ای به تقلیدش اسیر آزاد شو / دامن قرآن بگیر آزاد شو

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 311)

مهم‌ترین راهکار اقبال در این راستا استقلال‌طلبی و ایجاد یکپارچگی میان مسلمانان بود، به عبارت دیگر راهکار اساسی ایشان ایده‌ی تشکیل امت واحده بود. اقبال با توجه به پویایی و تحرکی که در متن آموزه‌های اجتماعی اسلام میدید، معتقد بود که با بهره‌گیری از روح تعلیمات اسلامی، مسلمانان امروز می‌توانند به رفع دشواری‌های سیاسی و اجتماعی ملت‌های مسلمان نائل شوند. او معتقد بود که به دلیل اعمال سیاست‌های استعماری و تفرقه‌اندازی میان ملت‌ها و مذاهب اسلامی از سوی دشمنان اسلام، مسلمانان، خود را در چنگال اسارت استعمارگران غربی خوار و ذلیل و بی‌هویت ساخته‌اند. اقبال معتقد بود که مسلمانان با تمسک به قرآن و سنت رسول‌خدا (ص) و همچنین بازگشت به گذشته‌ی پر افتخار خود، توان بازسازی فرهنگ و تمدن نوین اسلامی را دارند.

تحقیق حاضر در صدد بیان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اجتماعی اقبال در موارد مشخصی همچون: خیزش و بیداری مسلمانان، یکپارچگی و همبستگی مسلمانان، تجدید بنای اندیشه و تفکر اسلامی و کار و کوشش جمعی می‌باشد، بستر اصلی تحقیق را نیز کلیات اشعار اقبال قرار داده‌ایم.

1. زندگی‌نامه‌ی اقبال

1.1 تولد

در خانه‌ی کوچک و یک طبقه و در یکی از اطاق‌های تیره و تار، در شعاع نور ضعیف شمع، شیخ نورمحمد، صاحب فرزندی زیبا گردید. فرزندی که با جذبه‌ی خویش توجه خانواده را به خود جلب کرد. نورمحمد چهل ساله، نوزاد تازه متولد را «محمد اقبال» نامید. تاریخ تولد اقبال به صورت دقیق مشخص نیست، بعضی تولد ایشان را 22 فوریه 1873 م. و بعضی 29 دسامبر 1873 م. و بعضی 9 نوامبر 1877 م. دانسته‌اند. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 62) اما آنچه دقیق‌تر به نظر میرسد و به صواب نزدیک‌تر است و با گفته‌ی خود اقبال، سخنان بزرگان و افراد معتبر از خانواده‌ی اقبال تناسب دارد و با کارنامه‌ی تحصیلی ایشان نیز مطابقت دارد، سوم ذی‌القعدة 1294 هجری قمری مطابق با نهم نوامبر 1877 میلادی می‌باشد. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 79)

2.1. تحصیلات

پدر اقبال مردی متدین بود و همیشه آرزو داشت که پسرش فقط آموزش‌های دینی ببیند. از همین روی اقبال چهار و نیم ساله، به محضر درس «مولانا غلام حسن» قدم گذاشت و در مسجد شروع به آموختن قرآن کریم نمود. یک روز به طور اتفاقی استاد، اقبال را در حال آموزش قرآن دید. قیافه‌ی معصوم و فراخی پیشانی این کودک وی را بسیار تحت تأثیر قرار داد به نحوی که پرسید این فرزند کیست؟ به سبب آشنایی و مرادوی قبلی او با پدر اقبال، مولانا سید میرحسن از شیخ نورمحمد خواست که علاوه بر آموزش‌های دینی، فرزندش را با آموزش‌های علوم جدید نیز آشنا کند. شیخ نورمحمد پس از مدتی تأمل به این امر رضایت داد و اقبال در جوار منزل پدری‌اش نزد سیدمیرحسن، آموختن ادبیات اردو، فارسی و عربی را آغاز نمود. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 82)

این دوره با توجه به هوش و زیرکی اقبال سه سال طول کشید. پس از این آموزش‌ها و با توصیه‌ی سید میرحسن، شیخ نورمحمد فرزندش را در مدرسه‌ی اسکاتلندی ثبت نام کرد. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 83) در سال 1895م اقبال موفق شد که به کالج دولتی لاهور راه یابد. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 115) اقبال علاوه بر اینکه دروس فلسفه و انگلیسی را در دانشگاه دولتی می‌آموخت، در کنار آن مضامینی همچون زبان و ادبیات عرب را در دانشکده‌ی شرقی که در آن زمان در ساختمان دانشگاه دولتی مستقر بود، آموزش می‌دید. در 1896م اقبال مدرک لیسانس را با مضامین عربی و انگلیسی با کسب درجه‌ی ممتاز به دست آورد و نظر به اینکه به فلسفه علاقمند بود، در مقطع فوق لیسانس در رشته‌ی فلسفه ثبت نام کرد و در سال 1899م علاوه بر اینکه موفق به پشت سرگذشتن این مرحله شد، در تمام پنجاب در رشته‌ی فلسفه مقام اول را کسب کرده و جائزه‌ی کاپ نقره‌ای را به خود اختصاص داد. (جاوید اقبال، 1372، ج 1، ص 118 و 119) در اثنای تحصیل در رشته‌ی فلسفه وی به دانشکده‌ی حقوق لاهور نیز می‌رفت، اما در امتحان ورودی آن مردود شد. آنها وی را جهت ادامه‌ی این رشته نپذیرفتند. بالاخره این خواسته‌ی او در لندن اجابت شد و در سال 1904م وی لاهور را به مقصد انگلستان ترک کرد.

اقبال پس از اتمام دکتری در رشته‌ی فلسفه در دانشگاه مونیخ و اخذ گواهی وکالت از دانشگاه لندن، در ژوئیه‌ی 1908م به کشور خود بازگشت و در دهلی با شکوه فراوان مورد استقبال دوستان و علاقمندان خود قرار گرفت. وی در لاهور ساکن شد و شغل وکالت را برای کمک به هم‌نوعان خود برگزید و در کنار آن به تدریس فلسفه در دانشکده‌ی دولتی پرداخت.

3.1. درگذشت

اقبال در اثر بیماری در سال 1934م دست از کار وکالت کشید. او مبتلا به گرفتگی صدا، سنگ کلیه و بیماری قلب بود. اقبال در سپیده دم 21 آوریل 1938م چشم از جهان فرو بست. پس از انتشار خبر مرگ وی سرتاسر هند تعطیل شد و جسد او با شکوه تمام در کنار مسجد شاهی لاهور به خاک سپرده شد. (جاوید اقبال، ج 2، ص 886-887؛ چراغ لاله، 1382، ص 19-26)

2. آثار اقبال

الف: آثار منثور

1. علم الاقتصاد (به زبان اردو)؛ سیر فلسفه در ایران (رساله‌ی دکتری)؛ احیای تفکر دینی در اسلام

ب: آثار منظوم

از علامه اقبال آثار فراوانی به یادگار مانده است از جمله اسرار خودی (فارسی)؛ رموز بیخودی (فارسی)؛ پیام مشرق (فارسی)؛ بانگ درا (اردو)؛ زبور عجم (فارسی)؛ جاویدنامه (فارسی)؛ مسافر (فارسی)؛ بال جبرئیل (شاهکار ادبی اقبال به زبان اردو)؛ پس چه باید کرد ای اقوام شرق (فارسی)؛ ضرب کلیم (اردو)؛ ارمغان حجاز (فارسی)

3. اندیشه‌های اجتماعی اقبال

اقبال لاهوری، اندیشمندی بود که دردهای کهنه و زخم‌های ناسور جوامع اسلامی را خوب درک می‌کرد؛ چه اینکه درک و احساس دردهایی اجتماعی اولین قدمی است که انسان در صدد برطرف کردن آن است:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک / چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1372، ص 410 و 411)

این دردها و عقب ماندگی‌های مسلمانان در اشعار اردو و فارسی این متفکر مبارز اسلامی هویداست. وی مسلمانان را به این مشکلات که گریبان‌گیر آنان است آگاهی می‌دهد و از ایشان می‌خواهد جهت حل این مشکلات و برون رفت از این وضعیت، به جای سستی، رخوت، تقلید و پذیرش سلطه‌ی استعمارگران، به تلاش، کوشش، علم‌آموزی و نوآوری روی بیاورند.

اصلاحاتی که اقبال به دنبال آن بود وسیع و همه‌جانبه بود و همه‌ی حوزه‌ها اعم از دینی، تربیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را شامل می‌شد. تفکر اصلاحی اقبال مبتنی بر «فلسفه‌ی خودی» بود. اقبال با موشکافی‌های فراوان در تاریخ تفکر اسلامی متوجه این نکته شده بود و می‌گفت تا وقتی که محصول کلام اسلامی جبر، و محصول عرفان و ادبیات، سکر و سستی و محصول فقه و قرائت، تقلید و پیروی صرف باشد، به طور طبیعی سرنوشت انسان و امت اسلامی همان خواهد شد که در سه قرن اخیر بدان دچار آمده‌اند و تا زمانیکه این علتها پابرجا هستند، انتظار بهبودی بیهوده است.

از طرفی او این نکته را نیز دریافته بود که تمدن جدید، مایه و گوهر خویش را از آزادی فرد، به دست آورده است. اما این آزادی با توجه به اینکه انسان را در انحصار مادیت قرار داده به ضد خود منجر شده است. انسان امروز به جای استفاده از آزادی و معنوی ساختن زندگی خود، در بدترین زندان خودخواسته و خودساخته گرفتار آمده است (چراغ لاله، 1382، ص: 48)

در نگاهش آدمی آب و گل است / کاروان زندگی بی‌منزل است

1.3. خیزش و بیداری مسلمانان

یکی از نظریه‌ها و اندیشه‌های اقبال که در جای جای دیوان شعر فارسی‌اش بدانها اشاره شده است، آگاهی و بیداری مسلمانان است. او از اینکه می‌دید جوامع اسلامی غرب‌زده شده و مهمتر از همه دچار رخوت و سستی گشته و در مقابل غرب جز انفعال و اثرپذیری کار دیگری انجام نمی‌دهند، بسیار غم‌زده و ناراحت بود. از همین روی تلاش می‌کرد که امت اسلامی را با تمام اختلافات قومیتی، نژادی و زبانی نسبت به اوضاع زمانه حساس و آگاه سازد:

ای غنچه‌ی خوابیده چو نرگس نگران خیز / کاشانه‌ی ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله‌ی مرغ سحر از بانگ اذان خیز / از گرمی هنگامه‌ی آتش نفسان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

خاور همه مانند غبار سر راهی است / یک ناله‌ی خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره‌ی این خاک گره‌خورده نگاه‌ی است / از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

ناموس ازل را تو یساری تو امینی تو امینی / دارای جهان را تو یساری تو یمینی
ای بنده‌ی خاکی تو زمانی تو زمینی / صه‌های یقین درکش و از دیر گمان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

فریاد ز افرنگ و دل‌ویزی افرنگ / فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ / معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1372، ص 140 و 141)

اقبال در دیباچه‌ی پیام مشرق می‌نویسد: خاور زمین، و به ویژه شرق مسلمانان، پس از یک خواب آلودگی دیرپای چشمانش را باز کرده است. (کلیات اشعار فارسی اقبال، 1372، ص 259 و 260) اقبال با همه‌ی اینها به هنگام نوشتن مطالبی و اشاره به بیداری و هشیاری مسلمانان، مسیر و راه دگرگونی و انقلاب را در جوامع اسلامی ترجیح می‌دهد. اقبال دریافته بود، برای اینکه بتوان جهانی نو آفرید، انسان باید سرشت و ماهیت خود را دگرگون سازد. از دیدگاه اقبال، کمال اخلاقی بشر شرط اساسی دگرگونی‌های اجتماعی می‌باشد و تنها راه موثر این دگرگونی را، راه و روش اسلام می‌داند.

اقبال دریافته بود که پس از انقلاب اکبر، مردم خاور زمین دیگر نمی‌توانند بیش از این در زیر یوغ استعمارگران گردن نهند؛ روان‌شناسی اقبال برای دگرگونی جوامع، تغییر و دگرگونی وجود آدمی است که وجدان انسانها باید به گونه‌ای گریزناپذیری بیدار گردد:

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو / مومن خود کافر افرنگ شو
رشته‌ی سود و زیان در دست توست / آبروی خاوران در دست توست
این کهن اقوام را شیرازه بسند / رایت صدق و صفا را کن بلند
اهل حق را زندگی از قوت است / قوت هر ملت از جمعیت است
هم هنر هم دین ز خاک خاور است / رشک گردون خاک پای خاور است
ای امین دولت تهذیب و دین / آن ید بیضا برآز آستین
خیز و از کار امم بگشا گره / نشئه‌ی افرنگ را از سر بنه
نقشی از جمعیت خاور فکن / واستان خود را ز دست اهرمن

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 304، 305)

2.3. یک‌پارچگی و همبستگی مسلمانان

اقبال به شدت دنبال وحدت و همبستگی اسلامی بود، وحدتی که بیداری مسلمانان را به دنبال داشته باشد و عامل اتحاد را نیز اسلام می‌داند. به عبارت دیگر وی به ملت اسلام اعتقاد داشت. ملتی که پیرو آموزه‌های حیاتی و جاوید اسلام بوده باشد.

دو عامل مهم درگسترش اندیشه‌های اجتماعی اقبال نقش داشت، یکی ظهور جنگ جهانی اول و دیگری اندیشه‌های بیدارگر سید

جمال‌الدین افغانی و شاگردان وی، اقبال شدیداً تحت تأثیر دیدگاه سید جمال در تفسیر جدید از احادیث و سنت پیامبر (ص) قرار داشت، دیدگاهی که می‌توانست هم ابزار و وسیله‌ی باشد برای رهایی مسلمانان استعمارزده از زیر یوغ استعمار و هم وسیله‌ی باشد برای همبستگی و اتحاد مسلمین. اقبال نقش سید جمال را در گسترش اندیشه‌ی اجتماعی مبتنی بر اسلام بسیار بزرگ می‌داشت. به باور اقبال: اگر سید جمال همه‌ی نیروهای خستگی‌ناپذیر خود را متمرکز می‌ساخت و دچار پراکندگی نمی‌شد و از طرفی زمین‌ه‌ی همبستگی و وحدت واقعی میان ممالک اسلامی وجود می‌داشت، یقیناً وضعیت جوامع اسلامی به مراتب بهتر از امروز بود. (احیای فکر دینی، اقبال لاهوری، ص 97، متن انگلیسی)

گرچه ایده‌های اقبال در جهت ایجاد وحدت و یکپارچگی میان مسلمانان مانند سید جمال‌الدین، آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسد اما واقعیت این است که مسلمانان عملاً نیز چاره‌های جز، تحقق بخشیدن به آن ایده‌ها را ندارند؛ باید گفت تا مسلمانان به همان مسیری که افرادی مثل سید جمال و اقبال حرکت کردند، حرکت نکنند به هیچ عزت و افتخاری نخواهند رسید و در میان کشورهای جهان جایگاه اصلی خودشان را نخواهند یافت.

از منظر اقبال ملی‌گرایی از جمله امور و مفاهیمی است که غریبان و استعمارگران در میان ملل شرقی به خصوص مسلمانان رواج دادند. از نظر او آنچه که مایه و عامل اتحاد مسلمانان باید می‌شود همانا اسلام و دو اصل مهم آن یعنی وحدانیت خدا و رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) است. با توجه به مفهوم توحید و هدف رسالت این نکته روشن می‌گردد که ملت اسلام در محدوده‌ی جغرافیایی خاصی نمی‌گنجد چنانکه محدود به زمان خاصی نیز نمی‌باشد زیرا ملت همان صورت خارجی دین است نه قلمرو جغرافیایی کشورها. (زندگینامه اقبال، 1372، ج 2، ص 181)

ایده‌ی وحدت‌گرایی مبتنی بر ملیت اسلامی در جای جای اشعار اقبال مورد تأکید قرار گرفته است:

تو ای کودک منش خود را ادب کن / مسلمان زاده‌ای ترک نسب کن
برنگ احمر و خون و رگ و پوست / عرب نازد اگر ترک عرب کن
نه افغانیم و نی ترک و تتاریم / چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است / که ما پرورده‌ی یک نو بهاریم

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 203)

اقبال ملیت‌گرایی و وطن‌گرایی را آنگونه که در جهان امروز مصطلح می‌باشد جزو اندیشه‌های استعماری می‌داند. البته اقبال بین وطن‌دوستی و وطن‌گرایی تفاوت قائل است. به نظر اقبال ملی‌گرایی و وطن‌گرایی باعث تفرقه مسلمانان شده است و حال آنکه غریبان و استعمارگران همواره در پی اتحاد و همبستگی در بین ملت‌های خودشان هستند و پیوسته اختلاف و چند دستگی را در بین ملل دیگر ترویج می‌کنند تا بتوانند استعمار خویش را تداوم بخشند:

لرد مغرب آن سرا پا مکر و فن / اهل دین را داد تعلیم وطن
او به فکر مرکز و تو در نفاق / بگذر از شام و فلسطین و عراق
تو اگر داری تمیز خوب و زشت / دل نسنیدی با کلوخ و سنگ و خشت
آن کف خاکی که نامیدی وطن / این که گویی مصر و ایران و یمن
با وطن اهل وطن را نسبتی است / زانکه از خاکش طلوع ملتی است
گرچه از مشرق برآید آفتاب / با تجلی‌های شوخ و بی‌حجاب
در تب و تاب است از سوز درون / تا ز قید شرق و غرب آید برون
فطرتش از مشرق و مغرب بری است / گرچه او از روی نسبت خاوری است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 304,305)

گرچه اندیشه‌های در عمل با تشکیل کشور مستقل اسلامی به نام پاکستان به واقعیت تبدیل شد اما باید پذیرفت که اعتقادات اقبال مخصوص ملت مسلمان هند نبود و بلکه تمام کشورهای اسلامی را شامل می‌شد. اقبال متفکری بود که زاویه‌ی دید و افق دید جهانی داشت و همه‌ی مسلمانان را مساوی و برابر می‌دید و معتقد بود که مسلمانان باید یک کشور و یک ملت باشند. که در صورت تحقق این امر مسلمانان هیچ احتیاجی به غرب نخواهند داشت و خواهد توانست احیاگر و مجدد تمدن خود باشند. وی در این راستا معتقد بود که طهران (تهران) همانند شهر ژنو در اتریش ظرفیت آن را دارد که مرکز حقوق بشر و حل و فصل مناقشات و درگیری‌های سیاسی باشد. اقبال در «ضرب کلیم» که یکی از مجموعه‌های شعری او به زبان اردوست می‌گوید:

طهران هو گر عالم مشرق کاجنیوا شاید کره ارض کی تقدیر بدل جایی

(اقبال شناسی، 1377، ص 163)

یعنی اگر تهران، مرکز حقوق بشر و سازمان بین المللی جهانی شرق گردد امید است که سرنوشت مردم مسلمان به طور اساسی تغییر کند و ملت‌های مستضعف رنگ بهروزی را ببینند و از زیر سلطه قدرت‌مندان دارای حق «تو» رهایی یابند. اقبال پیش‌بینی می‌کرد که مردی از ایران زمین قیام خواهد نمود و گویا با چشمان خود انقلاب اسلامی ایران را به رهبری امام خمینی (ره) می‌دید.

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند / دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 15)

دکتر سروش نیز در پاسخ به اشعار اقبال و در هم‌نوایی با او چنین سروده است:

اینک آن گرد دلاور آمده است / اینک آن خورشید خاور آمده است
رستخیزی در عجم انداخته / افسر سلطان جم انداخته

(ماهتاب شام شرق، مثنوی «ای چراغ لاله»، 1382، ص 205)

3.3. تجدید بنای اندیشه و تفکر اسلامی

اقبال لاهوری مانند دکتر شریعتی در ایران که از حیث نگرش و دیدگاهها بسیار شبیه هم بودند، موضع و تحلیلی مخصوص به خود داشت. ایشان با انتقاد از غرب و تکیه بر اصول و احکام اسلام در پی احیا و تجدید تفکر و اندیشه ناب اسلامی برگرفته از قرآن و سنت پیامبر (ص) بود. اقبال با رد موضع افراطی و تفریطی نسبت به فرهنگ و تمدن غرب، موضعی جدید و راهگشا پیشنهاد کرد. اقبال لاهوری معتقد بود که آراء، اندیشه‌ها و دستاوردهای غربیان باید مورد تحلیل و ارزیابی دقیق قرار گیرد، با دیدگاه اصیل اسلامی سنجیده شود و سپس پذیرفته یا رد شود. به نظر اقبال آنچه که روشنفکران ما باید داشته باشند «تشخیص» است و نه «تقلید» و لبه‌ی تیز حملات خود را باید متوجه آن شبه متفکرانی نمود که بدون داشتن جرأت انتخاب، ارزیابی و انتقاد، مقلد چشم و گوش بسته‌ی غرب گردیده و در سطح مقلدی عامی و بی‌سواد قرار گرفته‌اند. اتفاقاً یکی از جریان‌هایی که در دوران اقبال به اوج خود رسیده بود، همین جریان تقلید و غرب زدگی بود که اقبال به شدت با این جریان مخالفت می‌کرد و به مسلمانان هشدار می‌داد که راه رهایی از چنگال غرب و تمدن منحط آن بازگشت به خویشستن و احیای اندیشه اصیل اسلامی است:

قوت مغرب نه از چنگ و رباب / نی ز رقص دختران بی حجاب
محکمی او نه از لادینی است / نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرنگ از علم و فن است / از همین آتش چراغش روشن است
حکمت از قطع و بریده جامه نیست / مانع علم و هنر عمامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ / مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ ...
بنده‌ی افرنگ از ذوق نمود / می‌برد از غربیان رقص و سرود
نقد جان خویش در یازد به لهُو / علم دشوار است می‌سازد به لهُو
از تن آسائی بگیرد سهل را / فطرت او در پذیرد سهل را
سهل را جستن در این دیر کهن / این دلیل آنکه جان رفت از بدن

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 396 و 370)

اقبال لاهوری با بزرگترین اندیشمندان غربی معاصر خود همچون برگسون، مک تیگارت، سارتر، هایدیگر و گوروچ مواجه بود اما تسلیم غرب نشد. وی پس از بازگشت به کشور هند، بینش و تعهد اسلامی‌شان به جای تضعیف، تقویت شد. اقبال با آشنایی عمیق و همه‌جانبه‌ی تمدن و فرهنگ غرب خود را از اسارت غرب رهایی بخشیده بود. وی هم در گفتار و هم در رفتار این واقعیت را نشان داد که راه مبارزه با تمدن و فرهنگ غرب شناخت صحیح آن است. کسانی که محو مغرب‌زمین و هرآنچه که از آن سوی می‌آید شده‌اند، در واقع غرب را نشناخته‌اند. و آنانی که هر آنچه را غربی باشد رد می‌کنند نیز راه خطا در پیش گرفته‌اند.

اقبال و پس از او شریعتی به امت اسلامی اعلام خطر کردند که اروپا فقط به منظور غارت مس، طلا، نفت و معادن زیرزمینی به کشورهای اسلامی یورش نبرده است بلکه در عین حال می‌خواهد همه‌ی منابع و ثروت‌های فرهنگی، مکتبی، انسانی و فضایی و سجایای اخلاقی و ریشه‌های سنتی و به طور کلی شخصیت و هویت انسان مسلمان را از بین ببرد. از همین روی ایشان معتقد بودند که مبارزه تنها در دو ساحت اقتصاد و سیاست برای شکست دادن امپریالیسم و سرمایه‌داری کافی نیست. بلکه باید برای مبارزه یک پشتوانه‌ی فکری و اعتقادی داشت و به اصطلاح به گونه‌ای مکتبی به سراغ مبارزه با غرب رفت. در نظر اقبال یورش و استعمار فرهنگی به مراتب خطرناکتر از استعمار سیاسی و اقتصادی است. بر همین اساس اقبال با اسلحه‌ی فرهنگ و بینش اسلامی در مقابل غرب ایستاد و از مسلمانان خواست به احیا و تقویت این بینش و نگرش پردازند. در نتیجه دامنه‌ی ضد استعماری و ضد غربی اقبال به مراتب وسیع‌تر و ژرف‌تر از مبارزات گاندی، مصدق و جمال عبدالناصر بود. زیرا مبارزه اقبال بر یک جهان‌بینی و مکتب استوار است که همانا مکتب توحیدی و جهان‌بینی اسلام می‌باشد. (جامعه‌شناسی غربگرایی، 1377، ص 202-204)

وی افق‌های جدیدی را فرا روی ملت‌های ستم‌کشیده مسلمان گشود و به ایشان روحیه‌ی تازه بخشید. اقبال و اندیشمندانی از سنخ او، به مسلمانان نوید دادند که تمدن منحنی غربی در حال فرو افتادن و از هم گسیختگی است و آثارش به صورت «هیپی‌گری» و «پوچ‌گرایی» پدیدار گشته است و به جای این تمدن در حال سقوط، تمدن اسلامی با شکوه و عظمتی بیش از پیش در حال زایش مجدد است که سرچشمه‌ی آن کتاب تمدن آفرین و فرهنگ‌ساز قرآن است:

چون مسلمانان اگر داری جگر / در درون خویش و در قرآن نگر
صد جهان تازه در آیات اوست / عصرها پیچیده در آنات اوست
یک جهانش عصر حاضر را بس است / گیر، اگر در سینه دل معنی رس است
چون کهن گردد جهانی در برش / می‌دهد قرآن جهانی دیگرش

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 307)

آه از آفرنگ و از آیین او / آه از اندیشه‌ی لادین او
علم حق را ساحری آموختند / ساحری نی، کافری آموختند
هر طرف صد فتنه می‌آرد نفیر / تیغ را از پنجه‌ی رهن بگری
ای که جان را باز می‌دانی ز تن / سحر این تهذیب لادینی شکن
روح شرق اندر تنش باید دمید / تا بگردد قفل معنی را کلید

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 410)

4.3. انسان‌شناسی و انسان‌گرایی اقبال

یکی از انتقادهای اقبال به تمدن باختر، که جنبه‌ای فلسفی دارد، تلقی و نگاه تک‌بعدی به انسان است. وی معتقد است که غربیان روش تجربی را از اسلام گرفتند اما در آن افراط ورزیدند و تلاش کردند تا انسان را محدود و محصور در ماده بدانند. از طرف دیگر اقبال به شرقیان و مسلمانان نیز می‌تازد و معتقد است که ایشان به جای شناخت هستی و استفاده از علوم تجربی به گوشه‌گیری، صوفی‌گری و ذهن‌گرایی روی آوردند. به قول اقبال شرق حق را دید و عالم را ندید و غرب عالم را دید و حق را ندید. هر دو گرفتار یکسونگری غیر اسلامی گردیدند و بنابراین از سعادت بازماندند. این درحالی‌است که اسلام نگرش یک بعدی را طرد می‌کند و معتقد است که انسان با تربیت و تهذیب جسم و روح می‌تواند به سعادت حقیقی خویش نائل شود. از همین روی اقبال پیوسته از مسلمانان می‌خواهد که به قرآن و خویشتن خویش بازگردند و بدانند این تمدن پرزرق و برق باختر با نگاه یک سویه به بشریت، در حال سقوط و انحطاط است:

غربیان را زیرکی ساز حیات / شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق‌شناس / کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی همبر شود / نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه / عشق را با زیرکی آمیز ده
شعله‌ی آفرنگیان نم خودهای است / چشم‌شان صاحب نظر دل مرده‌ای است
سوز و مستی را مجو از تاک‌شان / عصر دیگر نیست در افلاک‌شان
زندگی را سوز و ساز از نار توست / عالم نو آفریدن کار توست

(کلیات اقبال، 1366، ص 306)

اقبال در جای دیگر در خصوص انحطاط فرهنگ مغرب زمین چنین می‌سراید:

آدمیت زار نالید از فرنگ / زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟! / باز روشن می‌شود ایام شرق؟
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد / زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره‌ای / هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان از اوست / آدمیت را غم پنهان از اوست
در نگاهش آدمی آب و گل است / کاروان زندگی بی‌منزل است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 409)

محوریت بعد حیوانی و جسمانی انسان در غرب، واقعیتی بود که اقبال آن را درک کرده بود. تمدن غرب با این همه طمطراق و زرق و برقص چیزی برای بشریت به جز ناامیدی، یأس و پوچی به همراه نداشته و ندارد. لذت محوری و اومانیسیم مکتبی است که نظام‌ها و دولت‌های غربی مبتنی بر آن اداره می‌شوند. این حقیقت را اقبال دید و مسلمانان و جوامع اسلامی را از افتادن در درون آن هشدار داد.

5.3. کوشش جمعی و عمل‌گرایی

اقبال مبتنی بر انسان‌شناسی نشأت گرفته از وحی علاوه بر اکتساب سجایای اخلاقی و تهذیب روح، تسخیر جهان هستی را در راستای برآوردن نیازهای انسان‌ها و نه به بردگی کشیدن آنها، از وظایف انسان مسلمان می‌دانست. از همین روی وی نظام‌ها و سیستم‌های حکومتی سرمایه‌داری و مکاتب اجتماعی و سیاسی غربی را نوعی بردگی و برده‌داری جدید می‌دانست. در همین راستا به نظر اقبال مشکل اصلی جوامع اسلامی عدم تلاش در بهبود وضعیت مادی و دنیوی خود است. او می‌گفت مسلمانان با توجه به قرآن و آموزه‌های وحیانی باید بیشتر از غربیان در تسخیر عالم و پیشرفت مادی و اقتصادی نائل شوند. بر همین اساس وی مسلمان زحمت‌کش را تحسین می‌کرد. فلسفه‌ی اجتماعی او فلسفه‌ی یک انسان کوشا بود. همان‌گونه که یکی از دانشمندان پاکستانی یادآور شده است، اقبال رسالت خود را در برانگیختن کوششی خلاق و سازنده، در میان مسلمانان، و آغوشن بیننده به ناشکیبایی و بی‌تابی ناآرام می‌بیند. (ملی‌گرایی اسلام در هند و پاکستان، ص 242) او به نام اسلام مردم را به کار و عمل فرا می‌خواند. در برابر رنگ باختن جامعه‌ی اسلامی، خودشناسی را به عنوان درمان و چاره‌ی اصلی مورد نگرش و بررسی قرار می‌دهد. زندگی نباید راكد بماند، بلکه بایستی دگرگونی پذیرد. زنده ماندن و زندگی کردن مقصود این دنیا نیست بلکه هدف تغییر و دگرگونی است. ایده‌ی اجتماعی اقبال بر پایه‌ی تصور پیکار مداوم در برابر پلیدی و زشتی اجتماعی پی ریزی شده بود. (ماهتاب شام شرق، 1385، ص 433) اقبال در اسرار خودی زغال نرم (نمونه‌ی انسان بی‌اراده) را با الماس (نمونه‌ی انسان کوشا) را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد:

فارغ از خوف و غم و سواس باش! / پخته مثل سنگ شو الماس باش!
در صلابت آرزوی زندگی است / ناتوانی: ناکسی ناپختگی است

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 40)

اقبال در برابر این بیان دکارت که گفته بود «من فکر می‌کنم پس هستم»، می‌گوید: «من می‌کوشم پس هستم.» از دیدگاه اقبال، کوشش بشر تجلی و نمود آزادی اراده‌ی اوست. او کوشید تا میان تعبیر آزادی اراده‌ی کانت و بیان صوفیانه انسان کامل هماهنگی ایجاد کند. اقبال پیوند و بستگی مستقیمی میان جاودانگی و مانایی بشر و کوشش او در زمین می‌دید، ولی معتقد بود که هر کوشش نمی‌تواند درست باشد؛ تنها کوششی که برای جامعه سودمند است، درست و مطابق با واقعیت جهان می‌باشد. بیان اقبال از پیشرفت اجتماعی، بر پایه‌ی تصور کشمکش میان دو اصل اساسی یعنی نیکی و بدی استوار بود. پس از پذیرش آزادی انسان از منظر اسلام، جامعه و دولت باید از هرگونه تعصب مذهبی کناره‌گیری کند و از منافع مسلمان و نامسلمان با بی‌طرفی بسیار دقیقی حمایت کند. (ماهتاب شام شرق، 1385، ص 434)

4. اقبال و دنیای امروز

آنچه را که ما امروز بر روی شاخه‌ها می‌بینیم، اقبال در ریشه و اعماق می‌دید! خیزش و بیداری جوامع اسلامی و سقوط دیکتاتورهای کشورهای اسلامی شاهد صدقی بر این ادعاست. اقبال می‌دانست که غرب به دنبال غارت شرق مسلمان و بازی دادن آنهاست. او می‌دید که غرب و استعمار در حال استحاله‌ی هویت مسلمانان و تغییر فرهنگ آنان است. مسلمانان تازه بیدار شده‌اند و دریافته‌اند که غرب به سرکردگی آمریکا هدفی جز دزدیدن ثروت‌ها و سرمایه‌های ملل ضعیف ندارند و دموکراسی، لیبرالیسم، جمهوریت و... همگی ابزارهای ایشان برای رسیدن به مقاصدشان است. مگر همین دیکتاتورهای منطقه را چه کسی بر سرکار آورد و کمک کرد تا به حکومت و سلطه‌ی شان تداوم بخشند؟ غرب با حربی قدیمی و کارساز اختلاف‌بنداز و حکومت‌کن، سال‌هاست که بر جوامع اسلامی حکومت می‌کند. حقیقتی که اقبال دریافته بود و جوامع اسلامی را با وجود اختلاف در زبان، نژاد و... به وحدت و اتحاد حول یکتاپرستی، قرآن و نبوت پیامبر خاتمش (ص) دعوت می‌کرد. او می‌دانست تفرقه همان چیزی است که استعمار بر روی آن برنامه‌ریزی کرده است. گرچه این مطلب تا اندازه‌ای آرمانی به نظر می‌رسد اما باید دانست که تا جوامع اسلامی به همبستگی و اتحاد دست نزنند، تجدید شکوه و حیات فرهنگ و تمدن اسلامی خیالی بیش نخواهد بود. این مرزهای جغرافیایی مصداق روشن تفرقه و اختلاف بین جوامع اسلامی است. مرزهایی که توسط استعمارگران همچون انگلیس ایجاد شد و نتیجه‌ی آن تفرقه و اختلافی است که بین کشورهای اسلامی دیده می‌شود. این مرزها باعث شد که مسلمانان ملیت اصلی خود که همان ملت ابراهیمی و اسلامی است فراموش کنند و گرفتار نژادگرایی و قومیت‌گرایی شوند.

امروز ما شاهد شکست هیمنه و اقتدار غرب هستیم. نظام سرمایه‌داری امروز در بحران به سر می‌برد همان‌گونه که مارکس نیز وعده‌ی آن را داده بود (جورج ریتر، 1388، ص 193) و گویا اقبال می‌دید که می‌گفت این فرهنگ یک سویه به اضمحلال و سقوط نزدیک است:

شعله‌ی افرنگیان نم خوده‌ای است / چشم‌شان صاحب‌نظر دل مرده‌ای است
سوز و مستی را مجوز تا ک‌شان / عصر دیگر نیست در افلاک‌شان
زندگی را سوز و ساز از نار توست / عالم نو آفریدن کار توست

(کلیات اشعار فارسی اقبال، 1366، ص 306)

منابع

1. اقبال، جاوید، زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ترجمه‌ی شهیندخت کامران مقدم، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد 1372ش.
2. ریتزر، جورج، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دنیای معاصر، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ چهاردهم، تهران 1388ش.
3. ساکت، محمد حسین، ماهتاب شام شرق (گزاره و گزینه‌ی اندیشه‌شناسی اقبال)، میراث مکتوب، چاپ اول، تهران 1385ش.
4. شادروان، حسن، اقبال شناسی، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران 1371ش.
5. لاهوری، محمد اقبال، کلیات اشعار اقبال لاهوری «بامقدمه احمد سروش»، انتشارات سنائی، چاپ دوم، تهران 1366ش.
6. معاونت فرهنگی - تربیتی اتحادیه انجمن‌های فرهنگی طلاب، چراغ لاله، چاپ اول، قم 1382ش.
7. نقوی، علی محمد، جامعه‌شناسی غرب‌گرایی، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران 1377ش.